

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم أجمعين.

در جمع بندی بحث راجع به اعتبار مکتوب از منظر فقهی بودیم، ادله ای را که مطرح کرده بودند را مورد مناقشه قرار دادیم.

رسیدیم به تطبیقات؛ در تطبیقات سه مورد را ذکر کردند شهادت نامه کتبی، یک مورد وصیت نامه کتبی و اقرارنامه کتبی.

نسبت به شهادت نامه کتبی، به حدیث عمر به یزید که استناد شد این را دلیل یا قرینه گرفتند بر حجیت شهادت نامه کتبی در حالی که ما در نقطه مقابل این هم حدیث داریم که در روایت و مکاتبه ای که در مباحث تفصیلا عرض شد راوی می گوید: خدمت امام (ع) نوشتم «جعلت فداک جائنی جیران لنا بکتاب زعموا انهم اشهدونی علی ما فیه و فی الکتاب اسمی بخطی قدعرفته و لست اذکر الشهادة و قد دعونی اليها فاشهد لهم علی معرفتی ان اسمی فی الکتاب و لست اذکر الشهادة او لا تجب الشهادة علی حتی اذکرها کان اسمی بخطی فی الکتاب او لم یکن. فکتب علیه السلام لا تشهد.» این حدیث در مقابل آن حدیث است.

جمع این دو حدیث به چیست؟ هر دو سؤال یکی است، در آن حدیث می گوید: یک مطلب مکتوبی را پیش من آورده اند و به من می گویند: که شاهد بوده ای، اسم و خط و امضا یا مهر من در آن است، مضافا من خودم خط و امضا و مهر خودم را می شناسم که برای من است ولی اصل مطلب را به خاطر نمی آورم، در آن حدیث فرمود: اگر مدعی حق و هم شاهد دیگر ثقة است می توانی بر مؤدای مکتوب شهادت بدهی؛ اما در این حدیث می فرماید: اگر ولو خط و خاتم خود را شناخته ای با این وجود شهادت نده! در حالی که سند هر دو حدیث بلاشکال است. طبعا یک حدیث مطلق و دیگری مقید است.

آن حدیثی که می گوید «لا تشهد» مطلق است و حدیثی که می گوید «فاشهد» مقید است و آن جایی که می گوید شهادت بده! جایی است که دارنده سند (مدعی) ثقة است و شاهد دیگر هم ثقة است پس فرق این دو حدیث این طور است: اگر از قرائن و احوال قضیه طمأنینه بر مفاد شهادت پیدا می شود معتبر است و الا

معتبر نیست بنابراین از آن حجیت مطلق مکتوب به عنوان شهادت نامه در نمی آید بلکه شهادت نامه ای معتبر است که وثاقت صدوری به آن داریم و همچنین جدیت در نوشتن در آن معلوم است. این نسبت به شهادت نامه؛ اما راجع به وصیت نامه کتبی که مورد استناد قرار گرفت در احادیث مربوطه آمد شب که مؤمن می خوابد باید وصیتش زیر سرش باشد. آیا این احادیث در مقام لزوم وصیت کردن است و مؤمن باید مترصد وصیت کردن باشد به ویژه این که اگر مدیون باشد؟ یا ناظر به اعتبار وصیت مکتوب است؟ این لسان دلیل که می گوید مؤمن باید وصیت کند چه لسانی است؟ یعنی ترغیب نسبت به اصل وصیت کردن است یا در مقام بیان کیفیت تحصیل وصیت نامه معتبر که چه شکلی باید باشد؟ قطعاً در مقام دوم نیست تا این دلیل برای مدعی باشد.

بنابراین این احادیث در مقام مطلوبیت وصیت کردن است و بقیه جهات دخیل نیست و از جهت کیفیت استحصال سند مکتوب وصیت در مقام بیان نیست که بگوید این وصیت مکتوب اگر صرفاً نوشته شده باشد حجت است یا خیر، به خط موصی یا دیگری باشد، ذیل آن شاهد گرفته باشد یا نگرفته باشد.

در این راستا آن روایت دیگری که خواندیم که چه بسا از امام هادی (ع) یا امام رضا (ع) بود، یک قرائنی در حدیث آمد که نشان دهنده ایجاد طمأنینه بود، لذا از امام پرسیده شد کسی با خط خودش وصیت نوشته ولی به وارث امر نکرد که عمل کنید! آیا بر وارث واجب است که عمل کند یا خیر؟ امام فرمود اگر وارث دارد و آن را تنفیذ می کند باید عمل کنند.

یعنی وصیتش محفوظ به قرینه دیگری نیست این اناطه به تنفیذ وارث، اماره است بر این که امام (ع) نفس مکتوب را حجت نمی دانند بنابراین وصیتنامه بدون این که محفوظ به قرائن خارجی این چنینی باشد حجت نیست.

در اقرار نامه هم این چنین است، اگر متنی را به عنوان اقرار بنویسد و در دست دیگری قرار بدهد؛ گاهی شاهد ذیل آن را امضا کرده است یا در جمعی به صورت شفاهی برای او توضیح داده یا نزد انسان ثقه ای بوده یا امروز عند الحاکم و قاضی نوشته باشد از این جهات معتبر می شود. اگر نه نوشته ای دادند که نه خط زید و نه امضای زید را نمی شناسیم نمی توانیم به عنوان اقرار به آن تمسک کنیم یعنی وثوق صدوری و امن از تزویر در اقرارنامه هم شرط است.

پس در حقیقت به نظر می رسد اعتبار این نوع اسناد مکتوب به اعتبار علم عرفی باز می گردد.

و الحمد لله رب العالمین